

عبدالصالح شمس‌اللهی

فرایند استکبار مدیران در پسا انقلابها



و کدخدا و رعیت است و هنوز بار فقر بر گرده مردم سنگینی می‌کند؛ و با کمال شگفتی به چشم خود می‌بینند که هنوز مؤلفه‌هایی غیر از انسانیت، محور ارزش‌گذاری انسان است.

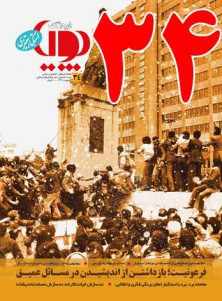
در آغاز انقلابها همه خود را خادم ملت می‌دانند و از خدمت به محرومان و رفع تبعیض و نابرابری می‌زنند و آن قدر فضای پس از انقلاب را رؤیایی ترسیم می‌کنند که گویی بهشت موعود نفس‌کشیدن در فضای همین انقلاب است؛ اما به‌مرور زمان اوضاع تغییر می‌کند و تصویری که مردم می‌بینند، غیر از آن تصویری است که از پساانقلابشان داشتند؛ آن مدیرانی که از طبقه مستضعف برخاسته بودند رنگ استکبار به خود می‌گیرند و آرام‌آرام به مستکبرانی بدل می‌شوند تا راه حاکمان ستمگر گذشته بدون رهرو نماند. صیوررت دفعی و انقلاب به دقت فلسفی و از لحاظ عقلی محال است و این مستضعفان به قدرت رسیده یک‌باره و در یک‌لحظه به حاکمان مستکبر تبدیل نمی‌شوند بلکه طی یک فرایند از آرمان‌های خود دست می‌کشند و

راه گذشتگان را پیش می‌گیرند؛ سیر این فرایند چگونه است؟ از "حب الدنیا رأس کل خطیئه" که دلیل مفروض است بگذریم؛ فرایند استکبار مدیران را می‌توان به شرح زیر در نظر گرفت:

با نام استکبار، مصداق اتم استکبار یعنی استکبار جهانی و مولای نامشروع آن به ذهن متبادر می‌شود؛ غافل از این که هر کدام از ما در درون خود یک فرعون داریم که اگر فرصت یابد، ما را به جنگ با خدا می‌کشاند.

این سیاهه با احترام به همه مدیران خدوم، صادق و متواضع جمهوری اسلامی ایران به رشته‌تحریر درمی‌آید و در مقام انکار خدمت‌های صادقانه نیست؛ مرقومه ذیل فقط فرایندی را گوشزد می‌کند که اگر با آن مقابله نشود برآیندی جز مدیریت استکباری در قالب حکومت اسلامی نخواهد داشت.

انقلابها به طور معمول و یا همیشه واکنشی از توده‌های مردم در برابر کنش ظلم‌محور حکومتها هستند که با پیش‌آهنگی نخبگان آغاز می‌شوند و هزینه آن را مردم می‌پردازند تا شعارهای عدالت‌محور انقلابها محقق شوند، اما متأسفانه پس از مدتی با فاصله‌گرفتن از شعارهای خود، همان روند حکومت‌های گذشته را در پیش می‌گیرند و باز این مردم هستند که هزینه‌ها را پرداخته‌اند و تغییر محسوس در اداره جامعه، مدیریت سرمایه‌ها و موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و دیگر مؤلفه‌های عدالت احساس نمی‌کنند؛ هنوز هم جامعه دارای طبقه شاه و گدا، اشراف و ضعیف



حس تمایز

احساس تمایز از اقدار دیگر و حس برتری بر دیگران، نخستین گام استکبار مدیران است؛ توهم برتری و برگزیدگی باعث می‌شود تا انسان برای خود شوونی در نظر گیرد و در گذر زمان دیده حقارتش به دیگران تقویت شود و به خود اجازه دهد که برای حفظ این تمایز از خط قرمزها عبور کند. در منش پیامبر اکرم (ص) که خاص‌ترین موجود عالم و مصطفای خدا و اشرف مخلوقات بود و هست، اثری از این حس تمایز دیده نمی‌شود؛ ملامحسن فیض کاشانی درباره پیامبر (ص) می‌نویسد:

او کسی بود که در بالاترین منصبها نشسته بود اما با همه این علو مقام بیش‌ترین تواضع را نیز داشت.^۱ نحوه نشستنش در مجلس به‌گونه‌ای بود که اگر کسی وارد می‌شد از چپش جلسه نمی‌توانست پیامبر (ص) را بشناسد و در لحظه ورود، اولین جایی که خالی بود می‌نشست. این سادگی به حدی بود که دستاویز مخالفان پیامبر (ص) نیز قرار گرفته بود و می‌گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود:

وَقَالُوا مَا لَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ^۲

در نظر آن‌ها شخصی که قرار است در این مقام و منصب قرار گیرد، باید چون پادشاهان خدم و حشمی داشته باشد و چون سلاطین آمد و شد کند؛ غافل از این که پیامبر (ص) آمده است تا این عناوین و هیمنه‌ها را در هم

و گاه با بیان معرفتی خود این نکته را گوشزد می‌کردند که "ما همه هیچیم، هر چه هست اوست"

اما متأسفانه پس از انقلاب و به‌ویژه پس از جنگ و آغاز دولت کارگزاران، این حس تمایز به شدت بالا گرفت و آرام آرام و چه‌بسا به‌سرعت روحیه برابری و مساوات با مردم از بین طایفه‌ای از مسؤولان جمع شد و پرستی‌های مدیریتی و ژست‌های خاص جای یک‌رنگی و تواضع را گرفت؛ مدیران به جای آن که گردنشان در برابر مردم کج باشد، سینه‌هاشان سپر شد تا آن‌جا که حالا بدون رعایت پروتکل‌ها و بروکراسی‌های اداری امکان ملاقات با یک مدیر کل و یا وزیر و وکیل فراهم نمی‌شود و رعایت دیسپلین خاص هر جایگاه لازم‌ار تباطات با مدیران است؛ دوره کارگزاران را می‌توان آغاز دوره استکبار برخی مدیران در جمهوری اسلامی ایران نامید.

پیدایش هویت، عناوین و شوون کاذب

در هر انقلابی پس از ظهور حس تمایز و برتری در مدیران، شوون گوناگون و عناوین کاذبی شکل می‌گیرد که این عناوین و شوون، هویتی دروغین را برای افراد می‌سازد و به این واسطه روند استکبار مدیران یک گام به جلو پیش می‌رود. در ابتدای انقلاب‌ها عناوین افراد، رنگ و بوی خدمت و تواضع دارد؛ مردم ولی‌نعمت‌اند و مسؤولان نوکر مردم، مردم آقا و سرورند و مدیران و کارگزاران خادم آن‌ها؛ اما پس از مدتی آنان که برای انقلاب

در آغاز انقلاب‌ها همه خود را خادم ملت می‌دانند و از خدمت به محرومان و رفع تبعیض و نابرابری می‌زنند و آن قدر

فضای پس از انقلاب را رویایی ترسیم می‌کنند که گویی بهشت موعود نفس‌کشیدن در فضای همین انقلاب است؛

اما به مرور زمان اوضاع تغییر می‌کند و تصویری که مردم می‌بینند، غیر از آن تصویری است که از پسانقلاب‌شان

داشتند؛ آن مدیرانی که از طبقه مستضعف برخاسته بودند رنگ استکبار به خود می‌گیرند و آرام آرام به مستکبرانی

بدل می‌شوند تا راه حاکمان ستمگر گذشته بدون رهرو نماند.

بگوید.

حس تمایز دقیقاً همان چیزی بود که ابلیس را از بهشت راند؛ قرآن کریم درباره حس تمایز ابلیس می‌فرماید:

قال يا ابليس ما مَنَّكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين^۳

گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟! ابلیس گفت: من از او برترم چرا که من را از آتش خلق نمودی و او را از خاک!

امام راحل (قدس سره) که این خطر را در کمین انقلاب اسلامی ایران نیز می‌دید، بارها در سخنرانی‌های خود سعی در شکستن این حس داشتند و حتی در بیانات مختلف، مسؤولان را بدهکار مردم معرفی می‌کردند. ایشان در دیدار هیأت دولت وقت و گروهی از مسؤولان، کارگزاران را مدیون مردم معرفی کرده، فرمودند:

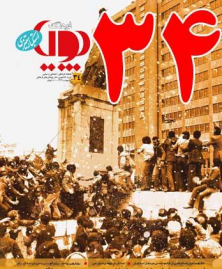
اولیای ما هستند این پاره‌نه‌ها و پایین شهری‌ها به اصطلاح شما! این‌ها ولی‌نعمت ماها هستند. اگر این‌ها نبودند ما یا در تبعید بودیم یا در حبس یا در انزوا، این‌ها بودند که همه ما را از این مسائل نجات دادند. این طبقه هستند که به ما الان منت دارند و از اول منت داشتند. این‌ها ما را آورده‌اند و وکیل کرده‌اند، آورده‌اند وزیر کرده‌اند و رئیس جمهور کرده‌اند، این‌ها ولی‌نعمت ما هستند. باید از ولی‌نعمت خود قدر دانی کنیم و به او خدمت کنیم.^۴

و تحقق آرمان‌ها جان‌فشانی کردند، می‌شوند یقه‌چرک‌های لبوفروش و بی‌شناسنامه‌های بی‌سواد، و خادمان ملت تبدیل می‌شوند به آقایان مدیر کل و رؤسای والامقامی که اسمشان را بدون القاب و اوصاف نباید بیاوری؛ تا قبل از این و در اوایل هر انقلابی دست مدیران برای یاری مردم دراز و قامت مدیران برای بوسیدن دست مردم خم می‌شود؛ اما پس از این که حس تمایز و عناوین کاذب و روح استکباری آمده این بار این قامت مردم است که برای بوسیدن دست دراز شده مسؤولان باید خم شود.

نکته قابل توجه این است که این عناوین و شوون کاذب در خود مدیران منحصر نمی‌شود و به صورت هرمی گسترش می‌یابد و هر کس بتواند خود را به‌گونه‌ای به مدیران و صاحبان منصب متصل کند، می‌تواند عنوان و یا شأنی ویژه برای خود بسازد و این‌جا مبدأ پیدایش آقا‌دگی است، این‌جا همان جایی است که عناوینی چون برادر رئیس‌جمهور، پسر وزیر، خواهر نماینده مجلس و ده‌ها عنوان دیگر متولد می‌شود.

مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) درباره گسترش هرمی این عناوین کاذب می‌فرمایند:

بعد از آن که اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سمت‌ها و عناوین اسلامی پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند، که بعضی از این‌ها، اسم‌هایشان در تاریخ ثبت است.^۵



تقویت روحیه اشرافی

مدیرانی که نسبت به سایرین احساس برتری می‌کنند و در دام هویت دروغین گرفتار شده‌اند در سیر قهقرایی خود گام سوم فاصله از ارزش‌ها را برمی‌دارند و به روحیه اشرافی می‌رسند. آن‌که خود را برتر از دیگران می‌داند و برای خویش جایگاهی بیش‌تر از بندگی خدا و خادمی ملت در نظر دارد، باید به‌گونه‌ای این تمایز و شأن را نشان دهد و این‌جا ولد نامشروعی به اسم اشرافیت پا به عرصه وجود می‌گذارد. نمایان شدن روحیه اشرافی و ظهور مظاهر آن به‌واقع نقطه انحراف نمایی انقلاب به سایرین و نقطه جدایی مردم از زمامداری است که در سایه حس تمایز و هویت دروغین و خودساخته به اشرافیت رسیده‌اند.

امیرالمؤمنین علی (ع) در دوران زعامت خود به شدت با این روحیه مبارزه می‌فرمود و زندگی هر کس از منتسبان به حکومت ایشان بوی اشرافیت می‌گرفت خانه آرزوهایش را بر سرش ویران می‌کرد؛ آن‌گاه که شنید عثمان بن حنیف در مجلس اشراف حاضر شده است، با آن‌که پیرمردی باسابقه و از دوستان حضرت بود، او را به‌شدت مورد عتاب قرار داد و برایش نوشت:

ای پسر حنیف! شنیده‌ام، مردی از متمکنان اهل بصره تو را به مهمانی فراخوانده و تو هم دعوت او را پذیرفته و به سرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالی که طعام‌های رنگارنگ و ظرف‌های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند. به آن‌چه می‌خوری بنگر (آیا حلال است یا حرام؟)... آگاه باش! هر مأمومی امامی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است. آگاه باش! شما توانایی آن را ندارید که چنین باشید، پس لااقل مرا با ورع، تلاش، عفت، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید.^۶

و با آن زمان که مطلع می‌شود شریح قاضی خان‌های به ۸۰ دینار طلا خریده است، او را احضار فرموده و از صحت و سقم خبر جویا می‌شود و پس از آن که شریح خرید این خانه مجلل را تایید می‌کند، با بیان عتاب‌گونه به گونه‌های شریح را به یاد مرگ و قیامت انداختند که فکر زندگی اشرافی از سرش پرید.^۷

متأسفانه روحیه اشرافی و اشرافیت با توجیحات خوش رنگ و لعاب دینی در جمهوری اسلامی ایران نیز از آورده‌های حاکمیت جریان کارگزاران بر امور اجرایی کشور است. تا پیش از شکل‌گیری این جریان، اشرافیت لکه ننگی برای مدیران بود و انتشار خبر زندگی اشرافی یک مدیر، رسوایی برای او به حساب می‌آمد تا این‌که در آبان ۶۹ رئیس‌جمهور وقت و امام‌جمعه وقت تهران در حرکتی خلاف فضای عمومی از لزوم تغییر ظاهر متدینان سخن گفت و به‌تلوبیح از آن‌ها خواست تا کمی ظاهر خود را جهان‌پسند کنند؛ او به این میزان بسنده نکرد و در تریبون نماز جمعه سادزبستانی را که هنوز گرد فقر بر چهره‌هایشان نمایان بود، به‌کنایه به زهدنمایی، زهدفروشی و ربا متهم کرد. چراغ سبزه‌های این چنینی به افراد باعث شد تا در یک بازه زمانی کوتاه، سادزبستی حاکم بر کشور به مسابقه اشرافیت و تجمل تبدیل شود. مدیرانی که تا دیروز با پیکان ساده به سر کار می‌رفتند به دنبال بنزهای آلمانی و پژوهی فرانسوی افتادند و خانه‌های ساده به کاخ‌های اشرافی مبدل شدند، به مرور تفرج‌گاه‌هایی که طاغوتیان به سبب آن‌ها مورد لعن و نفرین مردم قرار گرفته بودند، به تفریح‌گاه برخی سردمداران و کارگزاران تبدیل شدند و آنان که زمانی در سخنرانی‌هایشان شاه را به سبب این استراحت‌گاه‌ها عیاش می‌خواندند حالا خود اوقات فراغتشان را در این

مکان‌ها می‌گذرانند. در خاطرات مرحوم حجت‌الاسلام هاشمی آمده است: قرار گذاشته بودیم برای استراحت با آقای موسوی اردبیلی به نوشهر برویم. آقای میرحسین موسوی گفتند که آن‌جا محل دنجی هست... بخشی از اعضای خانواده با ما بودند... معلوم شد بخشی از باغ کاخ شاه است... بچه‌ها را به تماشای هتل انقلاب - هایت سابق - بردند؛ می‌گفتند خیلی مجلل است.^۸

مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) که انقلاب را چون انقلاب‌های دیگر در خطر اشرافیت می‌دیدند درباره اشرافیت مسؤولان چنین می‌فرمایند: جلوی اشرافی‌گری باید گرفته بشود؛ اشرافی‌گری بلای کشور است. وقتی اشرافی‌گری در قلعه‌های جامعه به‌وجود آمد، سرریز خواهد شد به بدنه؛ ... جلوی اشرافی‌گری باید گرفته بشود. رفتار مسؤولین، گفتار مسؤولین، تعلیمی که می‌دهند، باید ضد این جهت اشرافی‌گری باشد؛ کم‌این‌که اسلام این‌جوری است.^۹

رانت‌خواری و ویژه‌خواری

اشرافیت برخاسته از حس تمایز و عناوین کاذب، خرج و برج‌های زیادی دارد که به اقتضای روح اشرافیت روزه‌روز بر دایره آن افزوده می‌شود و فرد، خواهان امکانات، موقعیت و رفاه بیش‌تر می‌شود؛ این خرج و برجاها و ارضای این حس زیاده‌خواهی به‌طور معمول از راه‌های قانونی و با حقوق عادی و درآمدهای متعارف قابل تأمین نیست؛ این‌جاست که با تقویت روح استکباری، مدیران برخاسته از انقلاب‌های مردمی به سهم‌خواهی از سفره انقلابشان بلند می‌شوند و با همه چیز اعم از موقعیت‌ها و منصب‌ها و املاک و دارایی‌های کشور، مالکانه برخورد و هر گونه که بخواهند در آن تصرف می‌کنند.

متأسفانه از هنگامی که حرف سازندگی در کشور مطرح شد، به سبب تفکر لیبرال‌سرمایه‌داری حاکم بر دولت سازندگی با توجیه‌های گوناگونی این رانت‌خواری‌ها و ویژه‌خواری‌ها عادی جلوه داده شد؛ تا آن‌جا که رئیس دولت وقت در توجیه ویژه‌خواری‌ها و اختلاس‌ها می‌گوید:

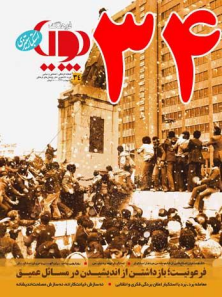
این‌قدر بحث از اختلاس و دزدی نکنید و روحیه مردم را خراب نکنید. وقتی که ما یک سدی را می‌سازیم و مثلاً ده میلیارد خرج می‌کنیم، ممکن است از قبیل آن، ۵۰۰ میلیون هم اختلاس شود، اما این سد برای کشور می‌ماند و هیچ‌کس نمی‌تواند از این سد اختلاس یا دزدی کند.^{۱۰}

این منش را با منش امیرالمؤمنین علی (ع) در برخورد با ویژه‌خواری‌های برخی منتسبان به حکومت مقایسه کنید؛ برای نمونه هنگامی که حضرت از دست‌اندازی ابن عباس، فرماندار ایشان در بصره، به بیت‌المال آگاه شد، برایش چنین می‌نویسد:

از خدای ترس و اموال این قوم را به آنان بازگردان، که اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو پیروزی دهد، با تو کاری خواهیم کرد که در نزد خداوند معذور باشم. با این شمشیر، که هر کس را ضربتی زده‌ام به دوزخش فرستاده‌ام، تو را نیز خواهیم زد.^{۱۱}

رانت‌خواری و ویژه‌خواری متمم‌زج با اشرافیت، از دیده‌های مردم پنهان نمی‌ماند و در اندک‌زمانی همگان فاصله طبقاتی پیش‌آمده را احساس می‌کنند و حاصل این، چیزی جز دل‌سردی مردم از انقلابشان نیست. مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) با توجه به این موضوع می‌فرمایند:

مسأله دیگری که از موجبات واگرایی و دل‌سرد شدن مردم است، تبعیض‌ها و فرصت‌های اختصاص داده‌شده به اشخاص است که گاهی مشاهده می‌شود. بالاخره مردم مطلع می‌شوند و دشمن هم که جنگ روانی با ما دارد، از این مسائل استفاده می‌کند. من البته نمی‌خواهم مثال بزنم و خود



رانت‌خواری و ویژه‌خواری ممزوج با اشرافیت، از دیده‌های مردم پنهان نمی‌ماند و در اندک‌زمانی همگان فاصله طبقاتی پیش‌آمده را احساس می‌کنند و حاصل این، چیزی جز دلسردی مردم از انقلابشان نیست. مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) با توجه به این موضوع می‌فرمایند: مسأله دیگری که از موجبات واگرایی و دلسرد شدن مردم است، تبعیض‌ها و فرصت‌های اختصاص داده شده به اشخاص است که گاهی مشاهده می‌شود.

کسانی که قانون را خط قرمز نمی‌دانند در طبقه مدیران مستکبر قرار می‌گیرند.

اکنون تمام این صفات را کنار هم بنویسیم تا مشخص شود که اگر این صفات به صورت فرایندی در جریان مدیریتی کشور ریشه بدواند، برآیندی جز مدیریت مدیران مستکبر ندارد؛ انسانی که خود را برتر از دیگران دانسته و با عناوین و شوؤن کاذب، هویتی دروغین برای خود ساخته و برای ارضای روحیه اشرافی‌گری‌اش به ویژه‌خواری افتاده است و در قالب هیچ قانونی نمی‌گنجد آیا مستکبر معنایی غیر از این دارد؟

راه مقابله

تنها راه برای مقابله با مدیریت استکباری و حفظ کشور از رفتن به قهقرا، نظارت اجتماعی و برخورد متناسب توده‌های مردم به رهبری نخبگان است. این مردم هستند که می‌توانند خاطیان از آرمان بلند انقلاب اسلامی را به شیوه‌های گوناگون از صحنه کشور حذف کنند، این مردم هستند که با نوک قلم خود پای صندوق‌های رأی می‌توانند جریان اشرافیت و استکباری را به زباله‌دان تاریخ بفرستند و مستضعفان را بر زمین حاکم کنند و اگر مسؤولان در سراسری سقوت به استبداد و استکبار نفس بیفتند این اتفاق خواهد افتاد. امام راحل (قدس سره) در بخشی از سخنرانی خود در خرداد ۱۳۶۰ مسؤولان را به این مهم متوجه ساختند و هشدار دادند که اگر به خط بروید روزی مردم شما را حذف خواهند کرد. ایشان در جمع نمایندگان مجلس فرمودند: باید به حساب واقع، به حساب انصاف، به حساب وجدان، این مردمی که شماها را روی کار آورده‌اند، این مردم زاغ‌نشین که شماها را روی مسند نشاندند ملاحظه آن‌ها را بکنید و این جمهوری را تضعیفش نکنید. بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل بشود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از "ایام الله" - خدای نخواستہ - باز پیدا بشود و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن. قضیه [این] است که فاتحه همه ما را می‌خوانند.^{۱۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۵۱، كان صلى الله عليه وآله اشد الناس تواضعاً في علو منصبه.
۲. فرقان، ۷.
۳. ص، ۷۵.
۴. بیانات امام خمینی در دیدار با رئیس‌جمهور، وزرا و...، ۶/۱۱/۱۹.
۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از پاسداران ۷/۱۱/۷۷.
۶. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
۷. نهج البلاغه، نامه ۳.
۸. خاطرات هاشمی، سه‌شنبه دوم فروردین ۱۳۶۳.
۹. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۹۵/۵/۱۱.
۱۰. کتاب بی‌پرده با هاشمی، مصاحبه قدرت‌الله رحمانی با مرحوم هاشمی رفسنجانی، ص ۱۸۴.
۱۱. نهج البلاغه، نامه ۴۱.
۱۲. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۸/۲/۸۲.
۱۳. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۷۸.
۱۴. بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت، ۸/۶/۱۶.
۱۵. صحیفه امام خمینی، ج ۱۴، ص ۳۸۰.

شما امثله فراوانش را می‌بینید. هر جا هستید، نگذارید این تبعیض‌های مُبان و فرصت‌های اختصاصی که برای بعضی‌ها پیش می‌آید، وجود پیدا کند؛ به نظر من درست نیست.^{۱۲}

قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی

رانت‌خواری و ویژه‌خواری که محصول اشرافیت ناشی از هویت دروغین برخاسته از حس برتری و تمایز است با مانعی به نام قانون روبه‌رو است، گام بعدی در تثبیت روحیه استکباری در مدیران، معضلی به اسم قانون‌گریزی و یا ورژن تکمیل‌شده آن یعنی قانون‌ستیزی است. از دیدگاه مدیران مستکبر، قانون برای دیگران است و یک مدیر یا کارگزار حکومتی شخصیتی فراقانون است و به‌واقع قانون باید خود را با او تنظیم کند.

جرج ارول در رمانی به نام قلعه حیوانات که در سال ۱۹۴۵ میلادی در انگلستان در اعتراض به استبداد طبقه حاکم شوروی منتشر شد، انقلابی را ترسیم می‌کند که با شعارهای عدالت‌خواهانه آغاز شد و به انحراف و استبداد حاکمان انجامید. این رمان درباره گروهی از جانوران اهلی است که در اقدامی آرمان‌گرایانه و انقلابی، صاحب مزرعه (آقای جونز) را از مزرعه‌اش فراری می‌دهند تا خود اداره مزرعه را به‌دست گیرند و "برابری" و "رفاه" را در جامعه برقرار سازند. رهبری این جنبش را گروهی از خوک‌ها به‌دست دارند، ولی پس از مدتی این گروه جدید نیز به رهبری خوک‌ی به نام ناپلئون همچون آقای جونز به بهره‌کشی از حیوانات مزرعه می‌پردازند و هرگونه مخالفتی را سرکوب می‌کنند و برای این که بتوانند اقدامات خود را موجه و قانونی جلوه دهند، در بند هفتم قانون دست برده و آن را تحریف می‌کنند. بند هفتم قانون قلعه که می‌گفت همه حیوانات باهم برابرند تحریف و تبدیل می‌شود به این جمله که "همه حیوانات باهم برابرند، اما بعضی برابرترند".

زمنه‌های قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی در جمهوری اسلامی ایران از اوایل انقلاب مطرح بود و عده‌ای خود را فراقانونی تعریف می‌کردند که با واکنش‌های تند امام راحل (قدس سره) همراه بود؛ در یکی از این واکنش‌ها ایشان در پاسخ کسانی که می‌گفتند قانون را قبول نداریم فرمودند:

غلط می‌کنی قانون را قبول نداری! قانون تو را قبول ندارد، نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی.^{۱۳}

مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) در دیدار هیأت دولت وقت به این آفت و عوارض آن اشاره می‌کنند و رویه‌شدن قانون‌شکنی را حاصل نقض مصداقی قانون دانسته، می‌فرمایند:

من می‌خواهم به شما عنوان مسؤولین مجریه کشور سفارش اکید بکنم که به قانون اهمیت بدهید. اگر چنانچه ما این‌جا قانون را در مسأله‌ای خاص شکستیم و عمل نکردیم، صرفاً این نیست که یک قانون نقض شده باشد؛ بلکه معنایش این است که یک راهی، یک خطی باز شد که این خط، دنباله خواهد داشت. کار قانون‌شکنی این‌جوری است. این‌جا که قانون نقض شد، نقض قانون یک فرصت تازه‌ای پیدا کرد که به وسیله دیگران انجام بگیرد. لذا است که به مسأله قانون، خیلی اهمیت بدهید.^{۱۴}

در واقع عبور از قانون و خودمحوری، اوج قلعه مدیریت استکباری است و